
سهم ناچیز زنان در تولید آثار مکتوب؛ چیستی و چرایی

منصوره کریمی قهی

دکترای تاریخ از دانشگاه الزهراء(س)

Email: karimighahi@gmail.com

■ چکیده

در آثار تاریخنگاری، شرح احوال زنانی بسیار ذکر شده که آثاری در حوزه شعر و ادب سروده یا در عرفان و علوم شرعی (فقه و اصول)، صاحب نظر بوده‌اند؛ اما در عرصه اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی یا در حوزه تاریخ، نجوم و فلسفه و ... کمتر نام و نشانی از آن‌ها دیده می‌شود. از زنان شاعر و عالمه نیز کمتر اثری مکتوب بر جای مانده، و آشنایی ما با آن‌ها به طور عمده از طریق اشاره‌های گذرای منابع تاریخی است؛ بنابراین دو پرسش به ذهن می‌رسد؛ نخست اینکه که چرا زنان به ندرت اثری مکتوب از خود به جای گذاشته‌اند، و دیگر آنکه چرا زنان به جز در عرصه ادب و شعر، به دیگر حوزه‌های علمی کمتر وارد شده‌اند. پاسخ به این پرسش‌ها، موضوع مقاله پیش رو است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که بی‌سواد یا کم‌سوادی، ناتوانی ذهنی و جسمی، نداشتن تمکن و استقلال مالی و نداشتن حریم خصوصی، دلایل موجهی برای توجیه سهم اندک زنان در تولید آثار مکتوب نیست؛ چراکه حتی زنان متمکن و باسواد نیز چندان آثار علمی یا غیر علمی از خود بر جای نگذاشته‌اند. شاید بتوان گفت، تنها دلیل ناچیز بودن سهم زنان در تولید آثار مکتوب، سطح انتظار جامعه از آنان بوده است.

■ **کلیدواژه‌ها:** زنان نویسنده، آثار مکتوب زنان، دوره قاجاریه.

مقدمه

ویرجینیا وولف در کتاب *اتاقی از آن خود*، به واکاوی این پرسش می‌پردازد که چرا بیشتر آثار مکتوب روزگار گذشته را مردان نوشته‌اند و نام زنان بر تارک متون علمی، تاریخی، ادبی و فلسفی و حتی رمان‌ها و دیوان اشعار، کمتر دیده می‌شود، و چرا اندک نوشته‌های زنان قرن نوزدهم میلادی، از رمان و شعر، فراتر نرفته است؟ واکاوی ذهنی و تحقیقی، او را به این نتیجه می‌رساند که تا پیش از قرن نوزدهم میلادی، نداشتن استقلال مالی و حریم خصوصی و مشغله‌های روزمره زندگی، موانع اصلی بر سر راه زنان بوده و مانع شده که آن‌ها دست به قلم برده و بنویسند، و آثاری مکتوب از خود بر جای گذارند. به نظر او، معدود زنان نویسنده قرن نوزدهم اروپا نیز در فضای عمومی خانه‌ها - عمدتاً فضای نشیمن خانه - فقط به خلق و نگارش رمان موفق شده‌اند، نه متن‌های دشوار علمی و فلسفی و تاریخی. این یافته‌ها او را به این نظریه می‌رساند که برای سرودن شعر و نوشتن داستان، لازم است پانصد پوند در سال و اتاقی از آن خود داشته باشید که قفلی بر در آن باشد (وولف، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

جست‌وجو در قفسه‌های کتابخانه‌ها و لابلاهای کتاب‌های تاریخی، علمی و ادبی و تحقیق در زندگی و احوال زنان ایرانی، نشان می‌دهد که تا پیش از قرن چهاردهم قمری، سهم زنان در فرایند تولید آثار مکتوب، تقریباً هیچ است؛ بدین معنی که نام کمتر زنی بر روی جلد کتاب علمی، تاریخی، فلسفی و ادبی بر جای مانده از گذشته، نوشته شده است. اگر هم در کتاب‌های گذشتگان از زنان نام برده شده باشد، زنان شاعر یا راوی حدیث‌اند که از آنان نیز هیچ دیوان شعر یا کتاب حدیثی بر جای نمانده است. چه بسا اگر در برخی تألیفات مردان، اسمی از این زنان برده نشده بود، به نظر می‌رسید آن‌ها حتی حافظه حدیثی و قریحه شاعری نیز نداشته‌اند.

چرا زنان ایرانی همانند مردان دست به قلم نبرده و کتابی به رشته تحریر در نیاورده‌اند؟ آیا چنان که وولف باور داشت، نداشتن استقلال مالی و حریم خصوصی علت این سهل‌انگاری بوده است؟ لازمه تأیید درستی این دیدگاه آن است که از میان زنان طبقه فرادست جامعه، نویسندگان و شاعرانی بسیار برخاسته باشد، اما مروری اجمالی بر آثار مکتوب فارسی، نشان می‌دهد تا پیش از قرن چهاردهم قمری، هیچ زنی - نه از طبقه فرودست و نه از طبقه فرادست جامعه ایران - کتابی از خود به یادگار برجای نگذاشته است.

این مقاله به دنبال نقد دیدگاه ویرجینیا وولف نیست، بلکه بر آن است با الهام از دیدگاه وی به بررسی چیستی و چرایی سهم ناچیز زنان دوره قاجار در فرایند تولید علم پرداخته، و به این پرسش پاسخ دهد که چرا پیش از قرن چهاردهم قمری، زنان ایرانی - حتی زنان طبقه فرادست که از درآمد و حریم شخصی بهره‌مند بودند - دست به قلم نبرده و در موضوعات علمی و تاریخی و ادبی، قلم‌فرسایی نکرده‌اند؟ چرا انگشت‌شمار زنانی که در قرن چهاردهم قمری به نوشتن مبادرت ورزیدند، در حوزه‌هایی مهم چون تاریخ، جغرافیا، کلام، فلسفه، ریاضیات، نجوم و...، قلم نزدند و مباحث علمی را دست‌مایه نوشتن خود نکردند؟ به سخن دیگر، چرا هیچ زنی تاریخ یا جغرافیا ننوشته؛ چرا هیچ زنی ریاضیدان نبوده و هیچ قضیه و مسئله ریاضی را حل نکرده؛ چرا هیچ زنی فیلسوف یا متکلم نبوده و کتابی فلسفی و کلامی به رشته تحریر در نیاورده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها، نیازمند بررسی ابعاد مختلف شخصیت زن و نیز ساختار جامعه ایران از گذشته تا امروز است تا روشن شود چرا زنان مجال نیافتند که در عرصه‌های علمی و فکری جلوه‌گری کنند.

پیشینه تحقیق

درباره مراتب هویت و جایگاه اجتماعی زنان ایران در دوره‌های مختلف تاریخی، پژوهش‌هایی بسیار انجام شده، و آثاری چون *جواهرالعجایب*، *تذکره شاعرات*، *تذکره نقل مجالس*، *خیرات حسان* و *تاریخ عضدی*، برخی از نگاشته‌هایی است که نویسندگان عصر قاجار درباره زنان به رشته تحریر درآوردند. در سال‌های اخیر نیز برخی دانشنامه‌ها، شرح حال زنان ایرانی را در کنار زنان خارجی در طول تاریخ از نظر گذرانده‌اند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۷ق؛ فرخ‌زاد، ۱۳۷۸). برخی دیگر نیز به طور خاص به زنان ایرانی پرداخته‌اند (عضدالدوله، ۱۳۸۹؛ سلطان محمد فخری، رجبی، ۱۳۹۴). تعدادی از پژوهشگران نیز به طور موردی، وضعیت زنان ایرانی را در دوره‌های تاریخی یا عرصه‌های خاص واکاوی کرده‌اند، از جمله، منوچهر نظری (۱۳۹۵) *زنان در عرصه قانون‌گذاری ایران*، رؤیا صدر (۱۳۷۷) *زنان پژوهشگر در علوم انسانی*، نیلوفر کسری (۱۳۸۹) *زنان در تاریخ معاصر ایران*، و پریسا کدیور (۱۳۹۶) *حیات اجتماعی زنان در*

عهد قاجار. برخی از پژوهندگان نیز به زندگی و احوال یک زن پرداخته‌اند، از جمله منصوره اتحادیه (۱۳۸۸) در کتاب *زنانی* که زیر مقنعه کلاه‌داری نموده‌اند، زندگی ملک‌تاج خانم نجم‌السلطنه را بررسی کرده است.

آثار پیش‌گفته، حیات اجتماعی و فرهنگی زنان را توصیف کرده، اما به چرایی سهم اندک زنان در تولید آثار مکتوب نپرداخته‌اند. مقاله پیش‌رو در پی پاسخ به همین پرسش است.

نخستین حضور زنان در عرصه نویسندگی

قدمت نخستین آثار مکتوب برجای مانده از زنان به قرن چهاردهم قمری می‌رسد. تا پیش از آن، هیچ کتابی به قلم یک زن نوشته و نسخه‌برداری نشده است. حتی از زنان شاعر و نویسنده که در شرح‌حال‌ها و تراجم از آنان یاد شده، هیچ اثری بر جای نمانده است. نخستین اثر به قلم یک زن که نسخه دست‌نویس آن به ما رسیده، *سفرنامه مکه*، نوشته شده به سال ۱۲۹۷ق. است. نویسنده، شاهزاده خانم، دختر معتمدالدوله فرهاد میرزا و همسر نصیرالدوله است که خاطرات سفرش را به مکه طی سال ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ قمری نوشته است. (جعفریان، ۱۳۸۹: ۳۴۱/۴).

دومین اثر، متعلق به همسر عمادالملک است که او نیز خاطرات سفرش به مکه را نوشته است. سومین اثر، کتاب *معایب الرجال* اثر بی‌بی خانم استرآبادی، دختر محمدباقر استرآبادی است که در شوال ۱۳۱۳ق. در پاسخ به کتاب *تأدیب‌النسوان* به رشته تحریر در آورده است (بی‌بی مریم، ۱۳۸۲: ۱۹۹-۹۷). وی نخستین زن نویسنده ایرانی است که ردیه‌ای بر کتابی دیگر نوشته است. از نوشته او، دو نسخه خطی برجای مانده که یکی از آن‌ها به خط خود او است. این کتاب تا ۲۰ سال بعد از تحریر، منحصر به فرد باقی ماند، زیرا هیچ زنی دیگر بعد از وی دست به قلم نبرد و اثری دیگر به رشته تحریر در نیامد.

چهارمین اثر که سومین *روزنامه سفر حج* به شمار می‌آید، به سال ۱۳۰۹ قمری نوشته شده است. نویسنده کتاب، زنی اهل کرمان است که نام و نشانی از وی نمی‌دانیم. مصحح کتاب بنا بر بعضی اظهارات نویسنده، او را حاجیه خانم علویه کرمانی نامیده است. او همراه سه زن و مردی به نام علیخان که بسیار مورد احترامش بوده، به منظور انجام مراسم حج از کرمان راهی مکه شد. وی قلم و کتابچه‌ای به منظور نوشتن خاطراتش تهیه کرد و از لحظه

آغازین سفر به نوشتن خاطراتش پرداخت. علت اینکه چرا او خود را ملزم به نوشتن خاطرات سفر کرد، نامشخص است. دربارهٔ اینکه خود وی علاقه‌مند به نوشتن خاطراتش بوده یا به خواستهٔ کسی این کار را انجام داده، در متن کتاب، سخنی به میان نمی‌آید. با آغاز انقلاب مشروطه و بیداری تودهٔ مردم، زنان نیز هم‌پای مردان، قدم در راه مبارزهٔ سیاسی و فرهنگی گذاشتند. تعدادی از زنان پیشرو به تشکیل انجمن نسوان و چاپ روزنامه مبادرت ورزیدند و تعدادی نیز به نگارش مقاله در روزنامه‌ها پرداختند. در این دوران به دنبال تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که ایجاد شد، زنانی دیگر نیز دست به قلم بردند. از آن جمله شاهزاده خانم قجری (تاج‌السلطنه)، دختر ناصرالدین شاه که کتاب خاطرات وی، دومین اثر برجای مانده از یک زن است که در سال ۱۳۳۲ق. به رشتهٔ تحریر در آمد (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۷). با فاصله‌ای اندک پس از او، در سال ۱۳۳۶ق. بی‌بی مریم بختیاری، خواهرعلیقلی خان سردار اسعد نیز به نگارش خاطراتش پرداخت. به جز کتاب بی‌بی مریم استرآبادی، این آثار در روزگار خود چاپ و منتشر نشد. پس از پیروزی و استقرار مشروطه، حضور زنان در عرصه‌های فرهنگی و علمی، شتابی بیشتر گرفت و آنان موفق به نوشتن مقاله و انتشار روزنامه شدند. با وجود این تا پایان حکومت پهلوی اول، نوشته‌های زنان از حد مقاله و شعر فراتر نرفت.

چرایی سهم ناچیز زنان در تولید آثار مکتوب

چنان که گفته شد، پیش از قرن ۱۴ قمری، زنان، سهمی در تولید آثار مکتوب نداشتند. در قرن چهاردهم، تنها چند زن از جامعهٔ زنان ایرانی اقدام به نوشتن کردند که آثار آن‌ها نیز از سطح خاطره‌نویسی فراتر نرفت. در این بخش از مقاله به بررسی ارتباط وضعیت فرهنگی اجتماعی جامعهٔ ایران، سطح سواد و پایگاه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان ایرانی با سهم زنان در تولید آثار مکتوب می‌پردازیم.

۱. سطح سواد زنان ایرانی

نوشتن اعم از آنکه تحقیقی بر اساس اطلاعات گردآوری شده باشد یا تصنیفی که برگرفته از اندیشه‌ها و مکنونات قلبی و ذهنی فرد، کاری سخت و طاقت‌فرسا و نیازمند مقدماتی بسیار است. یکی از همان مقدمات مهم، داشتن سواد کافی و آشنایی با

چگونگی فن نگارش است. سواد اندک، املاي پر غلط و ناآگاهی از قواعد دستور زبان و نداشتن مهارت در نوشتن، مانعی مهم بر سر راه نگارش است. در این بخش به بررسی ارتباط سطح سواد زنان و تولید آثار مکتوب می‌پردازیم، و به این پرسش پاسخ می‌دهیم که آیا بی‌سوادی زنان، مانع از نوشتن آنان بود؟

در دوره قاجار، عموم مردم ایران بی‌سواد بودند و میزان آن در طبقه فرودست و متوسط جامعه - به ویژه در میان زنان - بیشتر بود، گرچه زنان درباری و خانواده‌های اشراف و اعیان و علما، به گونه‌ای از این موضوع مستثنی بودند و سوادآموزی فرزندان آنها امری مرسوم بود. احمد میرزا عضدالدوله، کتابی درباره زنان و دختران فتحعلی‌شاه نوشته و در آن به سواد و کمال برخی زنان و دختران شاه، اشاره کرده است؛ برای مثال می‌نویسد:

تاج‌الدوله همسر فتحعلی‌شاه، نزد میرزا عبدالوهاب تعلیم گرفته بود و از تربیت و نشاط برخوردار و صاحب خط و کمال بود. ایشان در عریضه‌هایش به شاه، مضامین خوبی می‌نوشت؛ چنان که بعد از ابتلای او و پسرش به وبا و مرگ پسرش، فتحعلی‌شاه در نامه تسلیت به او نوشت:

از کسی گر بشکند چیزی، قضایی بگذرد خوب شد بر تو نخورد، آیشش از ضیا گذشت تاج‌الدوله در پاسخ شاه نوشت:

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا سر ساقی سلامت دولت پیر مغان بر جا (عضدالدوله، ۱۳۸۹: ۱۲)؛ همچنین به خط و سواد شاه‌بیگم ضیاءالسلطنه، دختر فتحعلی‌شاه اشاره می‌کند که مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشت. او چنان مورد اعتماد پدرش بود که دست خط‌های فتحعلی‌شاه، به خصوص نوشتجات محرمانه او را می‌نوشت (عضدالدوله، ۱۳۸۹: ۱۹).

از دوره سلطنت ناصرالدین شاه، با تأسیس مدرسه در تهران و دیگر شهرها و روستاهای ایران، سوادآموزی در میان خانواده‌های طبقه متوسطه و به ندرت در میان فرودستان جامعه نیز مرسوم شد، و افزون بر پسران، گاه دختران نیز به فراگیری سواد می‌پرداختند. بنا بر گزارش‌های تاریخی، در دوره سلطنت ناصرالدین شاه، معدود زنانی از طبقه فرودست و متوسط وجود داشتند که از سواد فارسی و قرآنی بهره‌مند بودند. بی‌بی خانم استرآبادی، ملاباجی فرزندان ناصرالدین شاه (ملاح، ۱۳۸۵: ۱۷) و ننه آقا و دختر

حاجی عرب، دو خانم اهل شهر سبزوار که در خانه خود مکتب‌خانه دایر کرده و به کودکان الفبای فارسی و عم‌جزء آموزش می‌دادند (غنی، ۱۳۵۹: ۴۳-۴۴)، از آن جمله‌اند. فراگیرترین سطح تحصیلات آموزش، مکتب‌خانه‌ای بود که شامل فراگیری الفبای فارسی، خواندن متون نظم و نثر فارسی و قرآن و دعا نزد ملا باشی یا ملا باجی بود و در میان مردان و زنان طبقه فرودست و متوسط جامعه، مشترک بود (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۲۰؛ غنی، ۱۳۵۹: ۴۳/۱). معمولاً ادامه تحصیل برای کودکان طبقه فقیر ممکن نبود و تنها قشر متوسط و فرادست جامعه از عهده استخدام معلم در خانه یا فرستادن کودکان به مدرسه بر می‌آمدند. به نوشته قاسم غنی (ت. ۱۳۱۰ق)، کودکانی که امکان تحصیل می‌یافتند، جزو طبقه خوشبخت و سعادت‌مند جامعه بودند که از نعمت پدر و مادر برخوردار بوده و نوکر و کلفت و کتاب و کاغذ و غذا برایشان فراهم می‌شد، و به هر خون جگری به آن‌ها درس می‌دادند و با سواد می‌شدند؛ اما هزاران هزار نفر از مردم از این مزایا محروم بودند و به چشم حسرت به آن‌ها نگاه می‌کردند (غنی، ۱۳۵۹: ۵۲/۱).

تحصیلات طبقه فرادست، اعم از شاهزادگان، اشراف، اعیان، تجار و علما، فراتر از آموزش مکتب‌خانه‌ای بود و در سطوح مختلف انجام می‌شد. بخش مقدماتی تحصیل، در خانه و نزد معلمان انجام می‌شد و پسران و دختران از این آموزش بهره‌مند بودند. بعد از آموزش اولیه، پسران راهی مدرسه می‌شدند و در مدارس ابتدایی و سپس مدارس مهم آن روزگار، یعنی دارالفنون، و بعدها مدرسه سیاسی، ادامه تحصیل می‌دادند. تا سال ۱۳۲۴ق. تحصیل در مدرسه برای دختران میسر نبود؛ زیرا مدارس خاص دختران دایر نشده بود. اگر دختری علاقه‌مند بود که تحصیلش را ادامه دهد، باید به مدرسه آمریکایی‌ها یا مدرسه میسیونرهای فرانسوی می‌رفت (ملاح، ۱۳۸۵: ۲۵).

تحصیل مقدماتی پسران و دختران شاه، شامل فارسی، قرآن و خط، نزد ملا باشی و ملا باجی و معلمان دیگر انجام می‌شد. بی‌بی خانم استرآبادی، ملا باجی فرزندان ناصرالدین شاه بود (ملاح، ۱۳۸۵: ۱۷)، و پسرخاله‌اش میرزا خوش‌نویس باشی دربار، آموزش خط را برعهده داشت. از رهگذر این آموزش‌ها، تمام شاهدخت‌ها و همسران و ندیمه‌های شاه به فراخور خود باسواد می‌شدند.

ضیاءالسلطنه (أمّسلمه)، دختر فتحعلی‌شاه، نسخ را به زیبایی می‌نوشت و هنر تذهیب می‌دانست. او چند قرآن را نگاره و مرمت کرد (فرخ‌زاد، ۱۳۷۸: ۲۷۷/۱) قمرالسلطنه خواهر او و همسر میرزا حسین‌خان سپهسالار، زبان فرانسه را نزد مادام عباس گلساز فراگرفت. او نخستین زن ایرانی بود که فرانسه می‌دانست (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۲۶۰).

آنیس‌الدوله، زن ناصرالدین‌شاه، سواد و خط خوبی داشت (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۱۶۲؛ کدیور، ۱۳۹۶: ۲۵۰) نامه‌های برجای مانده از مَهْدَعْلِیا (م. ۱۲ق) نیز حکایت از آن دارد که وی ادب فارسی و عربی و حسن خط را به خوبی فرا گرفته بود (نوایی، ۱۳۸۳). هما خانم، دختر بهمن‌میرزا، فَخْرالدوله (ت. ۱۳۰۰ق) دختر مظفرالدین‌شاه و نَجْم‌السلطنه (ت. ۱۲۷۰ق) دختر فیروز‌میرزا نصرت‌الدوله، همگی نزد معلم خانگی درس خواندند و تعلیم خط گرفتند (رجبی، ۱۳۹۴: ۲۸۲، ۳۷۱، ۳۵۷، اتحادیه، ۱۳۸۸: ۱۶۹).

دختران عَزَّالسلطنه، برادر ناصرالدین‌شاه، باسواد بودند و با خواهران و برادران‌شان مکاتبه می‌کردند (عین‌السلطنه). عین‌الملوک سالور، دختر قهرمان میرزا عین‌السلطنه، افزون بر تحصیلات سنتی، بعد از سفر به آمریکا همراه همسرش باقر کاظمی، نزد همسرش و دو معلم انگلیسی به فراگیری زبان پرداخت (کاظمی، ۱۳۹۰: ۲/۲۳۰، ۲۷۷)، و بعد از تأسیس و بازگشایی دانشگاه (۱۳۱۵ش)، تحصیلاتش را در رشته ادبیات ادامه داد (کاظمی، ۱۳۹۳: ۳۲/۴).

سوادآموزی تنها مخصوص زنان و دختران شاه و درباریان نبود، بلکه ندیمه‌های حرمسرا نیز امکان بهره‌مندی از سواد را داشتند. مونس‌الدوله از ندیمه‌های حرمسرای ناصرالدین‌شاه، سواد خواندن و نوشتن داشت، و از سر کنجکاوی، برخی وقایع عجیب و مطالب جالب را در دفترچه‌اش یادداشت می‌کرد (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۱۶، ۱۷).

حاجیه خانم علویّه کرمانی، افزون بر سواد فارسی، حساب هم می‌دانست. او خاطرات سفرش به مکه، عتبات و دربار ناصری را نوشته است؛ همچنین رسیدگی به حساب‌های تجارتی نیز گاه بر عهده او گذاشته می‌شد (علویّه کرمانی، ۱۳۹۷: ۱۳، ۳۵).

شکوه‌السلطنه همسر ناصرالدین‌شاه، وقتی خط خدیجه افضل، دختر بی‌بی‌خانم استرآبادی ملا باجی ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه را بر روی دیوارهای اندرونی قصر دید، به خدیجه اجازه داد همراه دخترانش درس بخواند (ملاح، ۱۳۸۵: ۱۷).

بی‌بی خانم از خانواده‌ای تحصیل‌کرده برآمده بود. برادرش دکتر حسینقلی خان، پزشک مظفرالدین شاه و پسرخاله‌اش خوش‌نویس باشی دربار بود (همان، ۱۸). خود بی‌بی نیز سواد داشت و با همان املائی پرغلطش در ردّ دیدگاه‌های نویسنده تأدیب النساء، کتاب معایب الرجال را نوشت. او کتابی هم دربارهٔ فجایع دربار ناصرالدین شاه نوشت که اثری از آن برجای نمانده است (ملاح، ۱۳۸۵: ۱۸)؛ همچنین مقالاتی در حمایت از مشروطه نگاشت و در روزنامه‌ها به چاپ رساند. او با استخدام چند معلم، مقدمات تحصیل فرزندان پسر و دخترش را در خانه فراهم کرد، سپس پسرانش را به مدرسه فرستاد، و چون مدرسه دخترانه هنوز دایر نشده بود، هنگامی که علاقهٔ دخترش خدیجه افضل را برای رفتن به مدرسه دید، او را با لباس پسرانه همراه برادرانش روانهٔ مدرسه کرد، و آنگاه که دانش‌آموزان و اولیای مدرسه متوجه این کار شدند، مقدمات تحصیل دخترانش را در خانه فراهم کرد، سپس آن‌ها را به مدرسهٔ آمریکایی‌ها فرستاد.

بی‌بی خانم در زمان وزارت مخبرالسلطنه، با کسب مجوز از وزارت معارف، مدرسهٔ دوشیزگان را در خانه‌اش دایر کرد و به این ترتیب، زمینهٔ تدریس دخترانش و تحصیل دیگر دختران علاقه‌مند را فراهم نمود. بعدها به رغم مخالفت علما و مردم، او مدرسه را دایر نگه داشت و همراه با دخترانش در آنجا به تدریس پرداخت (ملاح، ۱۳۸۵: ۲۷-۱۴).

بعد از تعطیلی مدرسهٔ دوشیزگان، دختر دیگر بی‌بی خانم، مدرسهٔ پرورش دوشیزگان را دایر کرد (ملاح، ۱۳۸۵: ۳۰). همزمان با مدرسهٔ دوشیزگان، تویا آزموده (۱۲۷۵ش) مدرسهٔ ناموس را برای دختران دایر کرد (ملاح، ۱۳۸۵: ۲۷؛ فرخ‌زاد، ۱۳۷۸: ۷۲/۱).

رسم آموزش علاوه بر خانوادهٔ شاه، در بین اعیان نیز رواج داشت و دختران در کنار پسران، تعلیم می‌دیدند. آن‌ها علاوه بر تحصیلات مقدماتی در خانه یا مکتب‌خانه، نگارش فارسی، حُسن خط، ریاضی، تاریخ، جغرافیا، فقه و کلام، زبان‌های عربی و انگلیسی یا فرانسه را هم نزد استادانی که به منزل دعوت می‌شدند، و بعدها در مدارس، فرا می‌گرفتند (کاظمی، ۱۳۹۰: ۳۷/۱-۳۶). به نوشتهٔ کاظمی (م. ۱۳۵۵ش)، خانوادهٔ پدری و مادری او، تحصیل کرده بودند. تحصیلات پدرش شامل «عربیت و ادبیت و خط و انشاء» بود (کاظمی، ۱۳۹۰: ۳۱/۱) و تحصیلات مادرش، ام‌البنین دختر میرزا علی‌اکبر مستوفی تفرشی «محدود به معلومات آن دورهٔ زنان یعنی خواندن کتب فارسی و قرآن و

دعا و حسن خط و خیاطی و زردوزی» می‌شد (کازمی، ۱۳۹۰: ۳۱/۱). عموها و عمه‌هایش نزد شیخ ابوالقاسم و حاجی‌آخوند کاشانی درس آموختند (کازمی، ۱۳۹۰: ۳۵/۱). خود او و پسرعموی‌ها و دخترعموهایش در خانه میرزا سید احمدخان و در اتاقی که کتابخانه خوانده می‌شد، نوشتن و خواندن قرآن و فارسی را فرا گرفتند (همان).

با آنکه ناصرالدین‌شاه، رفتن دختران مسلمان به مدارس مبلغان مسیحی را ممنوع کرده بود، برخی از خانواده‌ها به دختران خود اجازه دادند به آن مدرسه رفته و ادامه تحصیل دهند. دختران بی‌بی خانم استرآبادی، مدتی در مدرسه آمریکایی‌ها واقع در خیابان قوام‌السلطنه تحصیل کردند (ملاح، ۱۳۸۵: ۲۵). دختر ظهیرالملک اولین دختر مسلمانی است که از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شد (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۳۲۹). دختران نایب‌الحکومه یزد که در دارالفنون تحصیل کرده بودند، به مدرسه مبلغان انگلیسی در یزد رفتند (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۳۲۹).

در میان عالمان و فقیهان نیز تحصیل دختران‌شان از سده‌های میانی متداول بود. نام برخی از دختران عالمان دینی در شمار روایان حدیث برده شده که نشان‌دهنده سواد و معلومات آن‌ها است. آزر میه اصفهانی (سده ششم قمری) دختر احمدبن حمدبن حداد محدث (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۷۲/۱)، أم النجم (سده ششم قمری) دختر هبة‌الله خیری اصفهانی (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۷۲/۱) و آمنه قزوینی (۱۲۰۲ق)، دختر شیخ محمدعلی عالم قزوینی (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۱۰۸/۱) از آن جمله‌اند.

بیشتر علمای بزرگ در تحصیل علم دختران و همسران‌شان جدیت داشتند و آموزش آن‌ها را خود یا پسران و دیگر علما برعهده می‌گرفتند. آمنه بیگم مجلسی (سده ۱۱ قمری)، دختر محمدتقی مجلسی و همسر ملا صالح مازندرانی، نزد پدر و همسرش علوم دینی را فراگرفت و به مقام اجتهاد رسید. او به همراهی علامه حلی به حل مشکلات کتاب فواید الاحکام پرداخت (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۱۰۸/۱). زرین‌تاج خانم، مادر قره‌العین، فقه، اصول و فلسفه را نزد برادرش شیخ عبدالوهاب قزوینی و ملاحکمی قزوینی فراگرفت. خود وی نیز نزد پدر و همسرش علم آموخت، سپس از محضر استادان دیگر بهره‌مند شد (عسکری، ۱۳۸۸: ۱۰۸). علمای دوره قاجار نیز تعلیم و تربیت دختران‌شان را بر خود فرض می‌دانستند و در خانه به آن‌ها آموزش می‌دادند. آن‌ها بعد از

بازگشایی مدارس دخترانه، فرزندان‌شان را به مدرسه فرستادند. چنان که سیدمحمد کمره‌ای هم پسر و هم دخترش را به مدرسه می‌فرستاد (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۶۹/۱).

دختران طبقه اعیان و تجار نیز در کسب علم، سعی تمام داشتند. نصرت بیگم امین (ت. ۱۲۶۵ش) فرزند حاج سید محمدعلی امین‌التجار اصفهانی، معروف به بانو امین، فقه، عربی، اصول و بلاغت را فراگرفت و در ۴۰ سالگی اجازه اجتهاد یافت. او از جمله زنانی است که به نگارش کتاب همت گماشت و آثاری چون اربعین هاشمیات، جامع‌الشتات و معاد را به رشته تحریر درآورد (فرخ‌زاد، ۱۳۷۸: ۲۸۷/۱).

در دوره قاجار، افزون بر آنکه شمار زنان تحصیل‌کرده افزایش یافت، تحول مهم دیگری نیز در میان زنان ایجاد شد. تا اواسط دوره قاجار، شخصیت اجتماعی و فرهنگی زنان به بلوغ خود نرسیده بود، و اگر در کتاب‌های تاریخی و حدیثی نام زنی برده می‌شد، زنان شاعره، محدثه و عالمه بودند که به ندرت دیوان شعر و کتاب حدیثی از آن‌ها برجای مانده بود. زنان آن دوره حتی اگر شاعر شهیری نیز بودند، هیچ‌گاه به نوشتن و انتشار دیوان اشعار خود اقدام نکردند، و اگر محدث یا عالمه بودند، هیچ‌گاه در پی نگارش کتاب حدیثی یا علمی برنیامدند، از این رو در بین هزاران کتاب برجای مانده از گذشته، بسیار به ندرت کتابی از زنی نویسنده دیده می‌شود. زنان نه کتاب شعر نوشتند و نه کتاب داستان، نه تاریخ نوشتند و نه فقه و کلام و فلسفه. زنان نه مدرسه‌ای تأسیس کردند، نه مکتبی علمی، ادبی، فقه‌ای و کلامی بنیان گذاشتند.

از آغاز دوره قاجار به علت افزایش ارتباط با غرب و تبادل سفیر بین ایران و کشورهای اروپایی، مسافرت اروپایی‌ها به ایران و انتشار روزنامه و ترجمه کتاب‌های اروپاییان به زبان فارسی، آرام آرام، مردان و نیز زنان ایرانی هویتی تازه یافتند. آن‌ها از طریق خواندن روزنامه و کتاب با وضعیت زنان اروپایی آشنا شدند. چه بسا دورنمای قدرت ملکه‌های انگلیسی و روسی، پوشش و آرایش زیبای زنان اروپایی یا آوازه نام ماری کوری بر آنان تأثیر گذاشت. این تأثیرپذیری در نگارش کتاب خاطرات، انتشار روزنامه، تأسیس انجمن و دایر کردن مدرسه دخترانه، جلوه‌گری کرد. از این پس، زنان نه تنها کتاب نوشتند، بلکه به نوآوری هم پرداختند و نخستین انجمن‌ها و روزنامه‌های ویژه خود را بنیان‌گذاری نمودند. از این پس آنان به شخصیت‌هایی پیشگام و مؤسس تبدیل شدند، و این اتفاق، تحول معرفتی مهمی در سیر تاریخی زنان به شمار می‌آید.

بعد از مشروطه با افزایش انتشار روزنامه‌ها و کتاب و دایر شدن کتابخانه و مدارس، سواد آموزی در میان فرزندان پسر و دختر طبقه فرادست روز به روز بیشتر شد. تعدادی از دختران تحصیل کرده، اقدام به انتشار روزنامه کردند و مقالاتی در نشریات به چاپ رساندند. از جمله زنان مؤسسی که به برپایی مدارس، تأسیس انجمن و انتشار روزنامه اقدام کردند، قمر اسکندری (ت. ۱۲۷۴ش) بود. او پس از فراگیری زبان فرانسه و ادبیات و تاریخ نزد میرزا محمدعلی خان محقق (همسرش)، به منظور دفاع از حقوق زنان، مجله نسوان وطن را منتشر کرد و برای زنان بزرگسال، کلاس اکابر دایر نمود (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۰۰/۱). فخرعظمی ارغون (ت. ۱۲۷۸ش)، زبان عربی، فقه، اصول عرفانی و فلسفه و زبان فرانسه را فرا گرفت و سال‌ها بعد سردبیر روزنامه‌های آینده ایران و بانوان شد (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۱۶۷/۱). زینت امین، انجمن مخدرات وطن (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۸۶/۱) و ماه سلطان امیر صحنی (۱۲۹۴ش)، مدرسه تربیت نسوان را بنیان گذاشت (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۸۴/۱). شهناز آزاد (ت. ۱۲۸۰ش)، نامه بانوان را منتشر کرد و مقالاتی درباره حقوق زنان نوشت (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۶۹/۱). به این افراد باید نام زنان متشاعر را نیز افزود که تعدادشان بسیار است، از جمله افتخارالسلطنه دختر ناصرالدین شاه (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۲۸/۱)، مریم فرهانی (م. ۲۷۷ق) دختر میرزا ابوالقاسم قائم مقام (رجبی، ۱۳۹۴: ۳۳۱)، و پروین اعتصامی (ت. ۱۲۸۵ش) (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۲۲/۱).

بررسی سطح سواد جامعه ایران در دو سده اخیر نشان می‌دهد که گرچه بی‌سوادی، اکثریت افراد جامعه ایران اعم از مرد و زن را در بر گرفته بود، اما شماری قابل توجه از مردان و معدودی از زنان، باسواد بودند. با وجود این، پیش از قرن ۱۴ قمری، زنان باسواد درباری و اشراف نیز اقدام به نوشتن و انتشار خاطرات خود نکردند. سهل‌ترین نوع نوشته که زنان به راحتی می‌توانستند از عهده نگارش آن برآیند، روزنگاشت و خاطرات شخصی بود که نوشتن آن در میان چهره‌های سیاسی مرسوم بود، و افزون بر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، بسیاری از درباریان و وزراء، خاطرات روزانه و یادداشت‌های سفرهای‌شان را به داخل و خارج کشور می‌نوشتند، اما زنان حتی برای نوشتن خاطرات‌شان نیز اقدام نکردند؛ بنابراین پرسش نخست همچنان به قوت خود باقی است که چرا سهم زنان در تولید آثار مکتوب، اندک است، و چرا حتی زنان بهره‌مند از سواد دربار قاجار و طبقه

اشراف، به آن حدی از رشد نرسیدند که مانند مردان هم روزگارشان دست به قلم برده و خاطرات خود را بنویسند. آیا ترس از برملا شدن مکنونات قلبی یا خاطرات، مانع نوشتن زنان بود؟ آیا زن‌ها به دلیل وضعیت ذهنی، قادر به نوشتن نبودند و چنین انتظاری از خود نداشتند؟ آیا جامعه، انتظار اندیشه‌ورزی و نوشتن از جنس ضعیف - خواه زن یا مرد - نداشت؟ آیا آثار تاریخی نوشته شده به قلم مردان، عامدانه از ثبت احوال و آثار زنان نویسنده و متفکر پرهیز کرده، یا حاکمیت مردسالار هر نوع نوشته‌ای از زنان را از بین برده است؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، ناگزیر از مراجعه به تاریخ و جست و جو در آثاری هستیم که مردان نوشته‌اند.

۲. پایگاه اجتماعی و اقتصادی زنان

چنان که بررسی‌ها نشان داد، زنان طبقه فرادست ایران از سواد کافی برای نوشتن آثار علمی و ادبی و تاریخی بهره‌مند بوده‌اند، اما با وجود این تا پیش از قرن چهاردهم قمری، زن‌ها به ندرت به نوشتن کتابی اقدام کردند؛ بنابراین برای ریشه‌یابی این مهم، دلایلی دیگر را باید جست‌وجو کرد. در این بخش، به اجمال، پایگاه اقتصادی و اجتماعی زنان دوره قاجار را بررسی می‌کنیم.

فقر طبقه فرودست، فراگیر بود و زنان و مردان، زیر فشار فقر، تنها می‌توانستند قوتی لایموت برای گذران زندگی خود و خانواده تهیه کنند. نه کار روزانه و نه امکانات مالی، مجال درس خواندن و تهیه کاغذ و کتاب و استخدام معلم و رفتن به مدرسه را به فقرا نمی‌داد. برای کودکان فقیر - خواه پسر و خواه دختر - سوادآموزی حسرتی بزرگ بود که بر دل می‌ماند (غنی، ۱۳۵۹: ۵۲). مردان و زنان طبقه فرودست، معمولاً سواد نداشتند که بخواهند آن را صرف نوشتن و تولید آثار مکتوب کنند؛ حتی اگر انگشت‌شمار کودکان این طبقه نیز بهره‌ای از سواد داشتند، از درآمدی ثابت و مکفی برخوردار نبودند که در سایه آن بتوانند برای خود حریمی خصوصی تدارک بینند و در آرامش فکری به نوشتن پردازند. این وضعیت برای زنان به مراتب دشوارتر بود.

در میان طبقه متوسط و فرادست جامعه ایران، وضعیت مالی و رفاهی زنان چنین نبود. خانواده‌های اعیان، هم درآمدی مکفی داشتند و هم خانه‌هایی بزرگ متشکل از

بیرونی و اندرونی با اتاق‌های فراوان که اگر مرد یا زنی اراده نوشتن می‌کرد، به راحتی می‌توانست کنج خلوتی برای خود بیابد و دور از انظار دیگران، در خلوت و سکوت به نوشتن پردازد. زنان این طبقه همچنین فرصت کافی برای مطالعه و نوشتن و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی داشتند، زیرا کارهای خانه و رسیدگی به فرزندان بر عهده ندیمه‌ها و خدمتکاران بود (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱)، و آن‌ها با فراغ بال می‌توانستند در حریم امن اتاق‌های خود به مطالعه و نوشتن پردازند.

در دربار و برخی از خانه‌های اعیان و اشراف، کتابخانه‌هایی فراهم بود و علاوه بر مردان، زنان نیز به کتاب دسترسی داشتند و امکان مطالعه آثار تاریخی، ادبی و ...، برایشان مهیا بود. ضیاءالسلطنه، دختر فتحعلی‌شاه، کتابدار پدر بود و سواد و خط خوبی داشت، اما در شرح کارهای او، جز تهذیب چند جلد قرآن، ذکری دیگر نرفته است (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۱۶۳). علاقه او به تذهیب، جنبه عملی و هنری داشت، نه فکری. قمرالسلطنه، همسر سپهسالار هم سواد و خط خوبی داشت و زبان فرانسه می‌دانست. او عریضه‌های مردم را می‌خواند و پاسخ می‌داد و هیچ کس را ناامید از در خانه‌اش رد نمی‌کرد، اما با وجود داشتن سواد و امکانات مالی، هرگز به فکر نوشتن نیفتاد. انیس‌الدوله، سوگلی ناصرالدین شاه نیز سواد و خطی خوب داشت، به گونه‌ای که شاه رسیدگی به مالیات کاشان و دهات آن را بر عهده او گذاشته بود (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۱۶۵). او مورد توجه شاه بود و حریم خصوصی و درآمد کافی نیز در اختیار داشت، و اگر اراده نوشتن می‌کرد، مطمئناً شاه امکانات لازم را برایش فراهم می‌کرد، اما او نیز دست به قلم نبرد و کتابی تاریخی، ادبی و حتی روزنگاشتی از خود به جای نگذاشت.

دختر مشیرالدوله، سفیر کبیر ایران در استانبول، در مدرسه سن‌مارتین زیر نظر فرانسوی‌ها تحصیل کرد. برای او هم همه امکانات فراهم بود. هم حریم خصوصی داشت و هم رفاه مادی، هم به کتاب دسترسی داشت و هم فرصت نوشتن، اما تلاشی برای نوشتن نکرد. تاج‌الدوله، همسر فتحعلی شاه، چنان استقلالی از نظر مالی داشت که به نوشته عضدالدوله، برای خودش دستگاهی از فرآش‌خانه و اصطبل و صندوق‌خانه داشت، و میرزا حسین‌خان، برادر میرزا آقاخان نوری صدراعظم، وزارتش را بر عهده داشت. هزینه‌های خانه او چنان بود که ماهانه هزار تومان به اسم سبزی مطبخ تاج‌الدوله از دفتر برای او برات صادر می‌شد (عضدالدوله، ۱۳۸۹: ۱۲).

زنان و دختران شاه، جواهراتی نفیس و بسیار داشتند، و در مراسم عروسی، طلا و جواهر به آن‌ها پیشکش می‌شد (عضدالدوله، ۱۳۸۹: ۵۳، ۴۶، ۶۱)، اما با وجود این میزان رفاه و امکانات مادی، هیچ‌یک از آن‌ها به نوشتن خاطرات خود یا شرح وقایع دربار نپرداخته‌اند.

تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین شاه با وجود داشتن همه امکانات رفاهی و مادی، دسترسی به کتاب و مطالعه آثار فرانسوی (۱۳۶۱: ۸) پیش از انقلاب مشروطه اقدام به نوشتن نکرد، و تنها اثر به‌جامانده از وی نیز خاطرات او را در برمی‌گیرد که نوشته‌ای تاریخی، ادبی یا علمی نیست.

بی‌بی مریم بختیاری گرچه از آسایش و مجال و حریم خصوصی همانند زنان شهری برخوردار نبود، اقدام به نوشتن کرد. او نیز بعد از انقلاب مشروطه به این مهم پرداخت و با وجود آشنایی با آثار تاریخی و مطالعه آن‌ها، فقط به نوشتن خاطراتش مبادرت ورزید و حتی تأکید کرد: «میل ندارم سرگذشت خودم را مبدل به تاریخ‌نویسی کنم» (بی‌بی مریم، ۲۳).

از میان نویسندگان زن، تنها بی‌بی خانم استرآبادی در دهه اول قرن چهاردهم-پیش از انقلاب مشروطه- کتاب خود را نوشت. دست‌نوشته دیگر کتاب او نیز به دست ما نرسیده و در نتیجه ارزش علمی و ادبی و تاریخ نگارش آن بر ما معلوم نیست، و نمی‌توانیم درباره آن قضاوت کنیم. مقالات او نیز بعد از انقلاب مشروطه در روزنامه‌ها منتشر شده است. دست‌نوشته‌هایش هم نشان می‌دهد که حریم خصوصی، امکانات رفاهی و نیز مجال نوشتن داشته، اما با وجود برخورداری از همه این‌ها، جز رده‌ای بر کتاب تأدیبالنساء که بار علمی و ادبی چندانی هم ندارد، آثاری دیگر به رشته تحریر در نیاورده است.

همچنان که بررسی شد، زنان طبقه متوسط و فرادست جامعه ایران، هم از تمکن مالی برخوردار بودند و هم حریم خصوصی لازم را برای خلق آثار مکتوب در اختیار داشتند، با این حال تا پیش از انقلاب مشروطه، هیچ‌یک از زنان این طبقات، اثری از خود بر جای نگذاشتند. این شواهد، نظریه ویرجینیا وولف را مبنی بر اینکه زنان برای نوشتن و خلق آثار به حریم خصوصی و استقلال مالی نیازمندند، رد می‌کند.

۳. توانایی ذهنی و جسمی زنان

پرسش دیگر در ریشه‌یابی سهم اندک زنان در تولید آثار علمی توسط آن‌ها است؛ آیا ویژگی جسمی و ذاتی زن، مجال جلوه‌گری علمی به او نداد یا زمینه‌های اجتماعی؛ به سخن دیگر آیا ناکامی زنان در نوشتن کتاب، علت ذاتی و درونی داشت یا جنبه اجتماعی و بیرونی؟ پاسخ این پرسش تا حدی آشکار است. اگر ویژگی‌های جسمی و ذهنی زن مانع نوشتن او می‌شد، هیچ زنی در هیچ زمان و هیچ مکانی فرصت جلوه‌گری علمی نمی‌یافت، در حالی که روایت‌گران تاریخ، چنین نمی‌گویند. ظهور زنانی که بعد از انقلاب مشروطه ایران، قلم به دست گرفته و نوشتند، این ادعا را اثبات می‌کند. علت ننوشتن یا کم نوشتن زنان در طول تاریخ، به زمینه‌ها و علل بیرونی مربوط است و ابعادی گسترده را در برمی‌گیرد. خانواده، سطح تعلیم و تربیت، و پایگاه اقتصادی، امکان تحصیل و دسترسی به کتاب و قلم و کاغذ را میسر می‌ساخت، و پایگاه اجتماعی نیز زمینه معاشرت‌ها و مراودات اجتماعی با دیگر افراد و گروه‌ها را فراهم می‌آورد. انتظارات جامعه از زنان و نقشی که بر عهده او می‌گذاشت، از جمله نمودهای بیرونی و اجتماعی ناکامی آن‌ها در تولید آثار مکتوب علمی است، و جای بررسی بیشتری دارد.

۴. انتظارات جامعه ایران از زنان

به طور کلی، جامعه همواره از حضور فعال هر یک از زنان و مردان یا صنوف، انتظاراتی خاص دارد و انجام وظایفی ویژه را بر دوش آن‌ها می‌گذارد. کوتاهی هر یک از افراد و صنوف در انجام دادن وظایف مربوطه، موجب سرزنش‌هایی می‌شود یا مجازات‌هایی را در پی می‌آورد. بخشی از این انتظارات، برآمده از قانون، و بخشی دیگر متأثر از سنت‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و دینی است. در جامعه ایران دوره قاجار که هنوز قوانین مدنی تدوین نشده بود، انتظارات و وظایف، متأثر از خواسته‌ها و فرامین پادشاه، قوانین شرع و سنت‌های اجتماعی بود، و انتظارات مزبور، یکسان نبود. جامعه، زنان را در خدمت مرد و فرزندان و خویشاوندان می‌دید و فراتر از محیط خانه، نقشی برای او متصور نبود. وظایف زنان، منحصر به پختن، دوختن، شستن و فرزنداوری بود (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۸). چنین وظایفی نیاز به آموزش رسمی و سواد نداشت و تحت تربیت مادر، هر دختری چنین وظایفی را فرامی‌گرفت.

جامعه آن روز حتی از مردان طبقه فرودست نیز انتظاری چندان نداشت، وظایف محوله به توده مردم، یعنی کشاورزی، دست‌فروشی، عملگی و کارهایی از این دست، نیازمند سواد نبود و به طور تجربی از پدر به پسر و استاد به شاگرد منتقل می‌شد. جامعه از افراد طبقه فرودست انتظار نداشت که سواد بیاموزند، تحصیل علم کنند و کتاب بنویسند؛ بنابراین فرصت علم‌آموزی نه برای مردان و نه زنان فرودست فراهم نمی‌شد. بضاعت مالی این‌گونه خانواده‌ها نیز به ندرت امکان سوادآموزی را برایشان مهیا می‌کرد؛ نتیجه آن که طبقه فرودست جامعه ایران که اکثریت مردم را شامل می‌شد، بی‌سواد بودند و چنانچه تک چهره‌هایی از طبقه مذکور به مکتب می‌رفتند و درس می‌آموختند و تحصیل خود را نزد علما و در مدارس دینی دنبال می‌کردند، انتظار جامعه از آن‌ها این بود که سرانجام روضه‌خوان، واعظ یا فقیه شوند، و این حد انتظار هم هرگز از دختران نمی‌رفت.

مردان طبقه متوسط که اعیان، نظامیان، دیوانیان، تجار و علما را در برمی‌گرفتند، در سمت‌های دیوانی، تجارت و آموزش به خدمت در می‌آمدند، که انتظار می‌رفت آن‌ها فارسی، عربی، علوم قرآنی و شرعی را نزد استادان معتبر فرا گرفته و از سوادی مناسب برخوردار شده باشند. جامعه برای آموزش این طبقه نیز مراکز علمی چندانی تدارک ندیده بود، و جز دارالفنون و بعدها مدرسه سیاسی، محلی دیگر برای ادامه تحصیل آن‌ها وجود نداشت، اما مردان جوان می‌توانستند به مدارسی بروند که میسیونرهای مذهبی دایر کرده بودند، یا به شهرهای مذهبی عتبات عراق، مانند نجف یا هند و اروپا؛ البته بضاعت مالی سفر فرنگ در حد خانواده‌های این طبقه نبود و تنها برخی از جوانان با حمایت مالی شاه، امکان سفر می‌یافتند.

دختران طبقه متوسط از حداقل سواد که شامل روخوانی قرآن، بوستان، گلستان و دیوان حافظ و نوشتن فارسی و خوش‌نویسی بود، برخوردار می‌شدند؛ البته تک چهره‌هایی نیز در میان دختران علما یا تجار بودند که سطح علمی‌شان فراتر رفته و علوم ادبی و شرعی را نیز فرامی‌گرفتند، اما جامعه از آنان انتظار سوادآموزی و تولید علم و آثار مکتوب نداشت؛ بنابراین هیچ مرکز آموزشی برای تربیت علمی و اخلاقی آن‌ها دایر نکرده بود و پولی برای تحصیل‌شان هزینه نمی‌کرد. اگر دختری به مدد

توجه پدر، فرصت علم‌آموزی می‌یافت، نزد خود وی یا دیگر محارم یا معلمان و استادانی بود که به منزل دعوت می‌شدند. گاهی نیز زنان از موهبت داشتن همسری آگاه بهره‌مند می‌گردیدند و با حمایت او به تحصیل می‌پرداختند.

شهناز آزاد که با توجهات پدرش میرزا حسن رشدیه تحصیل کرد، بعدها تحت حمایت همسرش، ابوالقاسم آزاد، امکان انجام فعالیت‌هایی فرهنگی برایش فراهم گردید. او هنوز به ۲۰ سالگی نرسیده بود که روزنامه بانوان (سال ۱۳۴۰ ق.) را در شیراز منتشر کرد (کدیور، ۱۳۹۶: ۲۸۰). قمر اسکندری نیز با حمایت پدرش محمدعلی میرزا اسکندری و برادرش سلیمان میرزا، زبان و ادب فارسی را فراگرفت؛ همچنین نزد معلمش میرزا علی‌خان محقق، زبان فرانسه آموخت. او بعدها با معلم خود ازدواج کرد و تحت حمایت وی به همراه تعدادی از زنان، انجمن نسوان وطن‌خواه را تأسیس کرد (کدیور، ۱۳۹۶: ۲۷۸). صدیقه دولت‌آبادی در خانواده‌ای مرفه در اصفهان به دنیا آمد. پدرش میرزا هادی دولت‌آبادی از روحانیون و به قولی رهبر شاخه‌ای ازلی بابیه در ایران بود. او نیز نزد پدر تحصیل کرد و بعدها در سال ۱۲۹۸ ش. نشریه زنان را منتشر ساخت (کدیور، ۱۳۹۶: ۲۷۶).

طبقه فرادست جامعه که شاه و خاندان سلطنتی و خانواده‌های نسبی و سببی وابسته به آن‌ها را در برمی‌گرفت، برای تعلیم شاهزادگان، مدرسه و مرکزی خاص تدارک ندیده بودند، اما هم شاهزادگان و هم شاهدخت‌ها نزد ملاباشی‌ها و ملاجی‌ها و بعدها معلمان دیگر، آموزش می‌دیدند. ظاهراً این تعلیمات مقدماتی، اجباری بود. از آنجایی که جامعه از پسران دربار انتظار داشت متصدی مشاغل مهم سیاسی شوند، این تعلیمات باید در مدرسه دارالفنون یا نزد استادانی متعدد ادامه می‌یافت، اما هرگز از دختران انتظار نمی‌رفت، آموخته‌هایشان را افزایش دهند، یا برای نگارش کتاب یا تصدی شغلی به کار بندند؛ بنابراین زندگی دختران و زنان دربار و اعیان از حیث انتظارات جامعه به زندگی زنان طبقه فرودست شبیه بود، و چه بسا انتظارات از زنان فرودست، بیشتر از زنان فرادست بود؛ زیرا مردان قشر ضعیف، معمولاً از عهده مخارج خانه یا مشاغل خود بر نمی‌آمدند و از زنان انتظار داشتند در کنار پرورش کودکان و کارهای منزل، در کار کشاورزی، دامداری و قالی‌بافی و... مشارکت کرده به آن‌ها کمک کنند.

انتظار جامعه از زنان اشراف و دربار، در این حد نبود و از آن‌ها حتی انتظار نمی‌رفت به تربیت فرزندان و تدبیر امور خانه بپردازند؛ زیرا این‌گونه وظایف بر عهده ندیمه‌ها و خدمتکاران بود (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱)؛ بنابراین زنان طبقه مذکور، فرصتی بسیار در اختیار داشتند که می‌توانست صرف مطالعه و نوشتن و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی شود، اما معمولاً اکثر آن‌ها اوقات خود را صرف مهمانی رفتن و مهمانی دادن، سفرهای تفریحی و زیارتی و نظارت بر کارهای منزل می‌کردند؛ زیرا جامعه و محیط اطراف، انتظاری دیگر از آن‌ها نداشت.

برخی از زنان درباری و اشراف، دل‌مشغولی‌هایی چون نواختن ساز یا تذهیب و کتاب‌آرایی داشتند، اما تعداد چنین افرادی بسیار کم و انگشت‌شمار بود.

هرگاه انتظار جامعه از زنان بیشتر می‌شد، ما شاهد ظهور زنان در عرصه‌های هنری بودیم؛ برای مثال، ناصرالدین شاه، ذوق موسیقی داشت و در بزم‌های دربار، نوازندگان را دعوت می‌کرد. فاطمه سلطان خانم، یکی از زنان حرمسرا، چه بسا برای جلب نظر و علاقه شاه، نواختن سنتور را آموخت و بعدها برای شاه می‌نواخت. ناصرالدین شاه که توانایی او را دید، از سفر اتریش برای او پیانویی آورد، و چون فاطمه سلطان انتظار شاه را دریافت، به فراگیری پیانو پرداخت (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۲۲۷). قمرالسلطنه همسر میرزا حسین خان سپهسالار، نزد مادام عباس گلساز به فراگیری زبان فرانسه پرداخت (سعدوندیان، ۱۳۸۰: ۲۵۹)؛ چه بسا این کار او به دلیل انتظار همسرش بود که مدت‌ها در مصر و عثمانی سفارت داشت، و اقامت در کشورهای خارجی و معاشرت با سفیران و خانواده‌های آن‌ها، نیاز به یادگیری زبان را ایجاب می‌کرد. باقری کاظمی نیز در سفر به آمریکا، همسرش عین‌الملوک سالور را همراه خود برد و برای بهتر شدن ارتباطات اجتماعی او و فراهم کردن زمینه حضورش در مهمانی‌های وزراء و سفیران، وی را تشویق کرد زبان انگلیسی بیاموزد (کاظمی، ۱۳۹۰: ۲۱۲/۲، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۹۹؛ همان، ۱۳۹۳: ۴۲۵/۳؛ ۲۲۵/۴).

تنها همّت زنان برای تحصیل و مشارکت در عرصه‌های علمی و فرهنگی کافی نبود. زنان پیشتاز برای موفقیت، نیاز به حمایت و کمک خانواده به ویژه همسران‌شان داشتند. اگر خانواده چتر حمایتش را بر سر دختران و زنان، پهن نمی‌کرد، هیچ زنی نمی‌توانست در مسیر موفقیت گام بردارد. اگر ناصرالدین شاه، فاطمه سلطان را تشویق به نواختن نمی‌کرد و از سفر فرنگ برای او پیانو نمی‌آورد، هرگز او مجال بالیدن

نمی‌یافت. اگر باقر کاظمی به رغم مخالفت پدرش، همسرش را به آمریکا نمی‌برد، و اگر به او اجازه نمی‌داد در جامعه اروپایی به رنگ آن‌ها درآید و زبان بیاموزد و در مجالس مهمانی وزرا و سفرای خارجی شرکت کند، هرگز خود او جسارت رفتن به فرنگ و برداشتن چادر از سر پیدا نمی‌کرد. حمایت‌های همسرش و انتظارات او، این مجال را برایش فراهم کرد، اما این حمایت‌ها بسیار اندک بود.

نتیجه‌گیری

در کتاب‌های تاریخی، از زنانی در حوزه شعر و عرفان و علوم شرعی (فقه و اصول) نام برده شده، اما در عرصه اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی یا حوزه‌های تاریخ، نجوم و فلسفه، نامی چندان از زنان و آثارشان نیست. اینکه چرا زنان به این حوزه‌ها وارد نشده‌اند و از آنان در حوزه‌های علمی و غیرعلمی اثری مکتوب برجای نمانده، فرض‌هایی مختلف چون بی‌سوادی، کم‌سوادی، ناتوانی ذهنی و جسمی، نداشتن تمکن و استقلال مالی و برخوردار نبودن از حریم خصوصی و از بین بردن عمدی آثار زنان مطرح گردیده، که در این مقاله با واکاوی پیشینه تاریخی احوال و آثار زنان، به بررسی این فرض‌ها پرداختیم که نتایج زیر حاصل شد.

بررسی اجمالی منابع تاریخی نشان می‌دهد، فرض از بین رفتن آثار زنان به دست حاکمیت مردسالار یا از قلم انداختن نام زنان اندیشمند و نویسندگان در آثار تاریخ‌نگاری، بی‌پایه است؛ چرا که از همان قرون نخستین که نوشتن تاریخ آغاز شد، نام زنان - اگرچه اندک - در کتاب‌های طبقات، تذکره‌ها و شرح حال‌ها برده شد و شرح احوال و آثار افرادی از این جنس که دستی در شعر و ادب و عرفان داشتند، زینب صفحات تاریخ گردید. در سال‌های اخیر، دانشنامه‌ها و کتاب‌هایی اختصاصی در شرح احوال و آثار آن‌ها پدید آمده است. صفحات تاریخ، گواهِ آن است که زنانی که از بند روزمرگی‌ها و سرگرمی‌های زنانه رستند و در عرصه فرهیختگی گام نهادند، نامشان در دل تاریخ، درخشان و فروزان باقی مانده است؛ بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که زنان، آثاری بسیار نوشتند، اما مردان، آثار مزبور را از بین بردند. فرض بی‌سوادی و کم‌سوادی، ناتوانی ذهنی و جسمی، نداشتن تمکن و استقلال مالی و نداشتن حریم خصوصی، نیز آنچنان

که پیش از این بررسی شد، دلایلی موجه برای توجیه سهم اندک زنان در تولید آثار مکتوب نیست، چرا که مطالعه تاریخ نشان می‌دهد حتی زنان متمکن و باسواد نیز هیچ اثر علمی و غیرعلمی از خود بر جای نگذاشته‌اند.

اندک زنانی که تا پیش از مشروطه نامشان در آثار تاریخی ذکر شده، صرفاً شاعرانی بوده‌اند که بسیاری از آن‌ها نیز اشعارشان را مکتوب نکردند یا نزد پدر و برادر، علم فقه و اصول فراگرفتند، بی‌آنکه کتابی در همین زمینه نوشته و بر جای گذاشته باشند. فرض ناتوانی جسمی و ذهنی زنان نیز نادرست است؛ چرا که اگر ویژگی‌های جسمی و ذهنی زن مانع از نوشتن او بود، هیچ زنی در هیچ زمان و هیچ مکانی فرصت جلوه‌گری نمی‌یافت، در حالی که در جهان و نیز در ایران - بعد از انقلاب مشروطه - زنانی بسیار، قلم به دست گرفته و نوشتند.

به نظر می‌رسد علت ننوشتن یا کم نوشتن زنان در طول تاریخ، به زمینه‌ها و علل بیرونی مربوط است و ابعادی گسترده را در بر می‌گیرد. خانواده، سطح تعلیم و تربیت، پایگاه اقتصادی که امکان تحصیل و دسترسی به کتاب و قلم و کاغذ را میسر می‌ساخت، پایگاه اجتماعی که زمینه معاشرت‌ها و مراودات اجتماعی با دیگر افراد و گروه‌ها را فراهم می‌آورد، و انتظارات جامعه از زنان و نقشی که جامعه بر عهده زن می‌گذاشت، از جمله نموده‌های بیرونی و اجتماعی ناکامی زنان در تولید آثار مکتوب علمی محسوب می‌شوند.

منابع

- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۸)، زنانی که زیر مقنعه کلاه‌داری نموده‌اند - زندگی ملک تاج خانم نجم‌السلطنه - تهران: نشر تاریخ ایران.
- اعتمادالسلطنه محمدحسن‌بن علی (۱۳۰۷ق)، خیرات حسان، طهران: وزارت انطباعات و دارالترجمه.
- بختیاری بی‌بی مریم (۱۳۸۲)، خاطرات سردار مریم بختیاری (از کودکی تا آغاز انقلاب مشروطه)، ویراستار غلامعباس نوروزی بختیاری، تهران: آئران.
- تاج‌السلطنه (۱۳۶۱)، خاطرات تاج‌السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۹۴)، فرهنگ‌نامه زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، تهران: سروش.
- صدر، رؤیا (۱۳۷۷)، زنان پژوهشگر در علوم انسانی، تهران: برگ زیتون.
- عسکری، حسین (۱۳۸۸)، «مدخل قره‌العین»، دایرة‌المعارف تشیع، جلد ۱۳، تهران: نشر شهید سعید محبی، صص ۱۰۸-۱۱۱.
- علویه کرمانی، حاجیه خانم (۱۳۸۶)، روزنامه سفر حج، عتبات عالیات و دربار ناصری، به کوشش رسول جعفریان، قم: نشر مورخ.
- عضالدوله، احمد میرزا (۱۳۸۹)، تاریخ عضدی - شرح حال زنان و دختران و پسران و سی و هشت سال سلطنت فتح‌علی شاه قاجار -، تهران: خانه تاریخ و تصویر ابریشمی.
- فخری هروی، سلطان محمدبن امیری (۱۹۶۸)، تذکره روضه السلاطین و جواهرالعجایب (مع دیوان فخری هروی)، تصحیح و تحشیه حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد.
- فرخ‌زاد، پوران (۱۳۷۸)، زن از کتیبه تا تاریخ (دانشنامه زنان فرهنگ‌ساز ایران و جهان)، تهران: زریاب.
- کاظمی، باقر (۱۳۹۰)، یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی (مهدب الدوله)، به کوشش داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: تاریخ ایران.
- کدیور، پریسا (۱۳۹۶)، پرده‌نشینان عهد ناصری -نگاهی به حیات اجتماعی زنان در عهد قاجار- تهران: گل آذین.
- کمره‌ای، سیدمحمد (۱۳۸۲)، روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی نیا، تهران: شیرازه.
- ملاح، نرجس مهرانگیز (۱۳۸۵)، از زنان پیشگام ایران افضل وزیری دختر بی‌بی خانم استرآبادی، تهران: شیرازه.
- مونس‌الدوله (۱۳۸۰)، خاطرات مونس‌الدوله ندیمه حرمسرای ناصرالدین شاه، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران: زرین.
- نظری، منوچهر (۱۳۹۵)، زنان در عرصه قانون‌گذاری ایران (۱۳۹۵-۱۳۸۵ش)، تهران: کویر.
- وولف، ویرجینیا (۱۳۸۳)، اتاقی از آن خود، ترجمه صفورا نوربخش، تهران: نیلوفر.
- ؟ (۱۳۸۳)، مهد علیا به روایت اسناد، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- ؟ (۱۳۷۱)، رویارویی زن و مرد در عصر قاجار - دو رساله تأدیبات‌النسوان و معایب‌الرجال -، به کوشش حسن جوادی و...، تهران: کانون پژوهش تاریخ زنان ایران و شرکت جهان.